

پاینده مترجمی پاینده

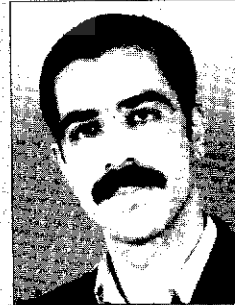
چکیده

این مقاله، ضمن یادکردی از مرحوم ابوالقاسم پاینده (متوفای سال ۱۳۶۳)، گذر و نظری بر آثار داستانی اوست، آثاری که متأسفانه بعد از انقلاب تجدید چاپ نشده و مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است. بی شک پاینده با ترجمه‌های خواندنی و با ارزش آثار بزرگی نظیر قرآن و نهج الفصاحه در عرصه‌ی دین، فرهنگ و ادب این مرز و بوم خوش درخشیده و صادقانه خدمت کرده است. یادش گرامی باد!

کلید واژه‌ها

داستان نویسی، طنز، سنت و کجده، مشروطیت، روشنفکری

صفحه علی کرمی



با وجود کثرت مترجمان معاصر، شاید مترجمی که هم داستان نویسی زبردست، هم روزنامه نگاری توانا و هم محقق‌ی تلاشگر باشد، کم تر سراغ داریم. مرحوم «ابوالقاسم پاینده» فردی بود که این همه را یک جا داشت! با وجود ترجمه‌های فراوانی که اخیراً از قرآن کریم چاپ و منتشر شده است، ترجمه‌ی «پاینده» با آن مقدمه دل نشینش هم چنان جاذبه و شیرینی خاصی دارد که اهل فن و ارباب ذوق به خوبی بدان واقف اند. علاوه بر این گردآوری و ترجمه‌ی سخنان حضرت محمد (ص) و نام گذاری آن تحت عنوان «نهج الفصاحه» کاری بود که «پاینده» در آن زمان به نیکوترین وجه انجام داد و کاری بدان ظرافت و زیبایی شاید تنها از قلم ساحر و ذوق بارز او برمی آمد.

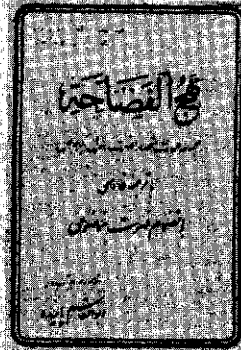
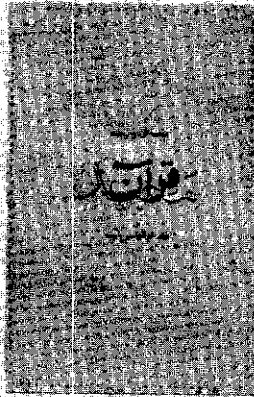
صرف نظر از بررسی ترجمه‌های ارزشمند او؛ مانند «تاریخ طبری»، «مروج الذهب»، «تاریخ سیاسی اسلام»، «تاریخ عرب»، «در آغوش خوشبختی» و... که خود بحثی جامع را می طلبد، در این نوشته نگاهی به شیوه‌ی داستان پردازی او خواهیم داشت. باشد که این نگرش، انگیزه‌ای شود برای بازخوانی و بررسی همه جانبه‌ی آثار این نویسنده‌ی بزرگ، که در عرصه‌ی تاریخ داستان نویسی امروز ایران مظلوم واقع شده است.

«پاینده» در سال ۱۳۲۴، داستانی

نمادین (سمبلیک) به نام «بوقلمونک» را در مجله‌ی هفتگی «صبا»، که مدیر آن خود او بود، چاپ نمود. مقصود او از این ترکیب به قول خودش «بوقلمون» و «شغالک» بود و اشاره به «مظفر فیروز» داشت، زیرا: «آن مرد بندگیست، پوزه‌ای باریک و شغال نما داشت و تصویر نیم رخ او شغال مجسم می نمود» (مرد کیشان جوزان، ص ۲۵۷)

چاپ این داستان که واکنش‌های گوناگونی را در برداشت و مدت‌ها، صحبت‌ها بر سر آن بود و هم چنین چاپ مقاله‌ای که در آن نسبت «شاگرد قصاب» به «استالین» داده بود، به همراه کاریکاتوری از او، موجب توقیف مجله‌ی «صبا» و تعقیب «پاینده» شد. هم زمان با این توقیف و تعقیب، «پاینده» به صواب دید دوستانش، مدتی از سیاست و روزنامه نگاری کناره گرفت. در این زمان اوقات فراغتی برای او به وجود آمد و نوشتن داستان‌های کوتاه را آغاز کرد.

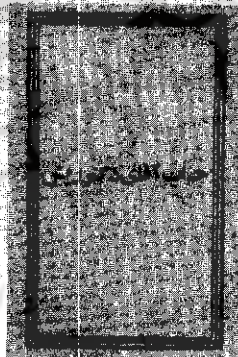
در واقع کناره گیری موقت «پاینده» از سیاست و سیر او در افاق پرنور اندیشه، برای او توفیقی اجباری در برداشت و نتیجه‌ی آن از هشت مقال کوشش او برای انتشار مجله‌ی «صبا» پیش تر بود. این توفیق، هدیه‌ی مجموعه داستان «در سینمای زندگی» و به دنبال آن «دفاع از ملانصرالدین» و «ظلمات عدالت» به گنجینه‌ی نوپای



ادبیات داستانی ایران بود. اولین مجموعه‌ی داستان «پاینده» در سال ۱۳۳۶، با عنوان «در سینمای زندگی» چاپ شد. عنوان کتاب مناسب نبود و مورد استقبال نیز قرار نگرفت. البته بعضی از روشنفکران و نویسندگان به نام،

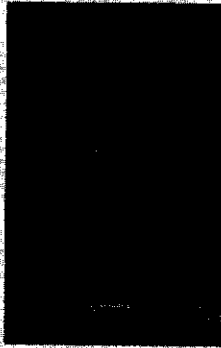
که پی به ارزش‌های ادبی کتاب برده بودند، آن را ستودند. «احمد شاملو» ضمن مقاله‌ای که در مجله‌ی «سپید» و «سیاه» به چاپ رسیده، قدرت «پاینده» را در این کتاب «معجزه» دانست. عبدالرحمن فرامرزی، دکتر رحمت مصطفوی، علی اکبر کشمائی و دکتر انوشیروانی، ضمن بررسی‌هایی کوتاه، این کتاب را یک شاهکار دانستند. با این وجود این کتاب سال‌ها مهجور ماند و قدر آن، آن گونه که باید شناخته نشد.

یکی از عیوب بعضی از داستان‌های این کتاب و بعضی از داستان‌های دیگر «پاینده» تفصیل‌های غیر ضروری و گاهی اختصار و ایجاز‌هایی است که به داستان‌ها آسیب رسانده است.



موضوعی که قدما آن را «اطناب مُبل و ایجاز مُخل» خوانده‌اند. ناآشنایی «پاینده» با سبک‌های داستان‌نویسی غرب و اشتغال او به کار مطبوعات و پاورقی‌نویسی، در این موضوع بی‌تأثیر نبوده است. شاید همین عوامل باعث شده است که بعضی از داستان‌های او ترکیبی از گزارش، شرح حال و مقاله از آب درآید.

«پاینده» خود بعضی از جاها متوجه این موضوع شده، به طوری که در داستان حضور یافته و با بیان جمله‌های معترضه



عذرخواهی کرده است.

روی در چاپ دوم کتاب «در سینمای زندگی» ضمن حذف دو داستان با عناوین «قضیه‌ی چلچراغ» و «عقب افتاده‌ی ما» و «قضیه‌ی جن پینه‌دوز» عنوان کتاب را نیز به «مسرده‌کشان جوزان» تغییر داد و در بسیاری از



داستان‌ها بازنگری و تجدید نظر نمود. این بازنگری و تجدید نظر بسیاری از نقیصه‌های این مجموعه داستان را برطرف ساخت. اگر «پاینده» زنده بود و بار دیگر در ساختار بعضی از داستان‌های این مجموعه تجدید نظر می‌نمود، بی‌شک «مسرده‌کشان جوزان» یکی از زیباترین مجموعه داستان‌های کوتاه معاصر می‌شد. اما افسوس که مرگ، این مجال را به او نداد و در سال ۱۳۶۳ روی در نقاب خاک کشید.

ارزش قصه‌های «پاینده» در این است که از متن زندگی مردم مایه گرفته و تعداد زیادی از آن‌ها سرگذشت خود اوست که جامه‌ی فاخر و زیبای داستان به آن‌ها پوشانده است. خود او در

مقدمه‌ی «مرده‌کشان جوزان» و «برگزیده‌ی داستان‌ها» در واقع به شأن نزول بعضی از آن‌ها اشاره کرده است. حتی به بعضی از داستان‌هایی که طرح آن‌ها را از نویسندگان خارجی گرفته، رنگ و بوی داستان‌های ایرانی داده و آن‌ها را به زندگی خودمان بسیار نزدیک کرده است؛ مانند داستان «نشان درجه‌ی اول علمی» که طرح آن از «کسی دو موباسان» نویسنده‌ی معروف فرانسوی است.

جان مایه‌ی داستان‌های او را مبارزه با خرافات و استبداد، بوروکراسی اداری، بر ملا کردن زهد زاهدان ریایی و دعوت به اندیشه‌ای رهگشا تشکیل می‌دهد. این داستان‌ها یا ریشه در دوران کودکی او دارند و وقایع اتفاقیه و مشاهدات دوران کودکی و نوجوانی خود او هستند که از دیدگاه کودکی کنجکاو و مشتاقی آنگاه شدن نقل می‌شوند؛ مانند داستان‌های «کمیته‌ی مخفی»، «دلپهره‌ی شب عید» و «تجربه‌ی تحویل سال». یا حکایتی تاریخی اند که «پاینده» یا چاشنی طنز جنبه‌ی انتقادی، اجتماعی به آن‌ها داده است؛ مانند داستان‌های «مفتی حلب»، «حاکم قنسرین» و داستان «قاصی بلخ» که در واقع بازنویسی دیگری از حکایت تاریخی «دیوان بلخ» است.

«پاینده» با بهره‌گیری از ضرب‌المثل‌ها، تعبیرات و اشارات عامیانه، به زبان و نثری دست یافته که در عین ساده و آسان فهم بودن، سهل و ممتنع و غیر قابل تقلید است. سبک «پاینده» در این داستان‌ها آمیزه‌ای از «رئالیسم» و «رمانتیسیم» است. او با این سبک توانسته است بعضی از زیباترین

داستان‌های کوتاه فارسی را به وجود آورد.

یکی از مجلات ادبی بریار و مطرح روزگار، در دهه‌ی چهل، مجله‌ی «کتاب هفته» بود که بعضی از داستان‌نویسان به نام، داستان‌های اولیه‌ی خود را در آن به چاپ رساندند. بعضی از داستان‌های «پاینده» مانند «دفاع از ملانصرالدین»، «ماجرای فتح برلین» و «نشان درجه‌ی اول علمی» نیز در این مجله چاپ شده است.

داستان «مرده‌کشان جوزان» حکایت دزدان روستای جوزان است که شبانه میوه‌های باغات اطراف را می‌دزدند و در این دزدی برای رد گم کردن از ناسوت استفاده می‌کنند و سرانجام مشتشان باز می‌شود و... (همان، ص ۳۳)

قصه‌ی «مأموران دفع ملخ» حکایت هجوم ملخ‌های مودی در فصل بهار به شهر «نون» است که یک روز می‌آیند و آن ناحیه‌ی سرسبز را به خزانی مبدل می‌کنند و می‌رویند. اما آفت دیگری که از این خطرناک‌تر است، هجوم مأموران دفع ملخ است، که در نخستین هفته‌های فصل پانزیم به انگیزه‌ی خدمت به روستائیان و ریشه‌کن کردن ملخ‌ها به آن جا می‌روند و در آن جا آتراق می‌کنند. آن‌ها به عارت و چپاول روستائیان می‌پردازند و آن‌ها را از هستی ساقط می‌کنند. محاقبت در یک جلسه‌ی طولانی که از اول شب تا سحر ادامه می‌یابد بزرگان، معتمدان و سران قوم، با اصرار و التماس رضایت این مأموران کارگشته را جلب می‌کنند تا از روی نوع پروری و رحمت ناز شست بگیرند و بروند. رئیس دفع ملخ نیز می‌پذیرد که به رعایت حال مردم ملخ‌زده، ده هزار

ریال بگیرد و فرمان محبت‌نشینی نیروی دفع ملخ را صادر کند.

با بررسی آن دسته از داستان‌های کوتاه «پاینده» که از زبان کودکی (که در واقع خود اوست) روایت می‌شوند، درمی‌یابیم که کوشش و تلاش او برای تبدیل زندگی نامه و خاطراتش به داستان، با موفقیت همراه بوده است؛ زیرا با وجود یکی بودن زاوی در همه‌ی داستان‌هایی که از زبان کودک نقل می‌شوند، تکرار در آن‌ها نیست. شخصیت‌های نسبتاً زیاد داستان‌های او، انسان‌های ساده‌ای هستند که به راحتی شناخته می‌شوند.

داستان «نظر آقا»، شهرمان دلیر تاریخ، شرح برداشت انتشار گوناگون طبقات مردم از کلمه‌ی «مشروطه» است. برای مردم شهرک «نون» مشخص نبود، مشروطه که این همه از آن گفت‌وگو می‌کنند، چیست؟

تقی که از مخالفان مشروطه است می‌گوید: «مشروطه رو گاتوری‌ها در آوردن، اصلاً این مشروطه که؟ این مشروطه کور میخواد جلو دکون خدا، دکون واگوتند، لابد از آرس آمده، بزیندش بیرونش کونیند. حرفه من کونید، به خدا پناه بربید. از خدا عاقل نشیند.» (ظلمات عدالت، ص ۱۵۲)

رضا که به گفته‌ی مریدانش، جن تسخیر کرده بود و تا صبح با آجک کشی می‌گرفت، تا آسوار گنج‌های پنهان را از جیشانی در آورد، در مسجد میزبان نصیر لُر به فریاد مشروطه رسید. او ضمن صحبت‌هایش گفته بود: «مشروطه انبار طلا، آسقه پول داره، پول داره کونگو.» (همان، ص ۱۵۴)

نظر آقا قصاب، خود را پهلوان دلیر

مشروطه می دانست و در مورد فتوحات خیالی خودش بارها نقالی کرده بود. راوی داستان که می داند ادعاهای او تماماً دروغ است، این موضوع را با آموزگار پیر مدرسه ی دهقان که زندگی خاموش است، در میان می گذارد و معلم با لبخندی فیلسوفانه جواب می دهد: «برادر سخت نگیر. مگر نظر آقا گناهی کرده که قصاب شده! اگر اعتبار و سوادی داشت، همین مزخرفات را می نوشت، احمقی پیدا می شد و چاپ می کرد، یا خودش چاپ می زد و سی چهل سال بعد تاریخ مشروطه را از روی آن می نوشتند.» (همان، ص ۱۶۵)

البته «پاینده» در جای دیگر قضاوت منطقی و کاملاً درستی درباره مشروطه کرده است که اجمالاً به آن اشاره ای می کنیم: «سرانجام وقتی آن همه خون ریخته شد، تا هفت خوان استبداد در هم ریخت و قدرت نامشروط ارباب جبروت، ظاهراً مشروط شد، همان تیره روزانی که استخوان پدران مقتولشان در قبرستان های تبریز پوسیده بود، عین الدوله غول استبداد و قصاب آذربایجان را دیدند که نا عتوان صدر اعظم دولت مشروطه ی ایران به خانه ی «امرهم شوزی بیتم» رفت و یک «مبارک است!» غرأ از کسانی، که شب پیش آتش و پلوی خورده و وعده ای گرفته بودند، شنید و معلوم شد، مشروطه هم تیول دوله ها و سلطنه هاست و آن همه خون که در راه نهضت جدید ریخته شد و آن همه تن ها بی سر، آن همه زن ها بی شوهر و آن همه اطفال بی پدر شدند برای همین بود که این گروه، نشان استبداد از قبای خود بکنند و رنگ

مشروطه به جای آن بمالد و آن تظارل ها و جیپاول ها، که از پیش به ناحق می کرده اند، در بنه عدل و قانون انجام دهند.» (مرده کتاب جردان، ص ۲۷۹)

چهار داستان از مجموعه ی «ظلمات عدالت» با عناوین: «در بزم شمر و زینب»، «شمر ناشی»، «زیارت نامه ی عاشورا»، «کوچه ی بن بست»، «به طور مستقیم یا غیر مستقیم با ماه محرم و واقعه ی عاشورا ارتباط دارند». «پاینده» در داستان های فوق ضمن شرح و نقد این مراسم در قالب طنز، ماهیت بسیاری از مسئولین و دست اندرکاران این مراسم را نیز بر ملا کرده است.

داستان های «پاینده» سرشار از اشارات انتقادی است. از در آغاز بسیاری از داستان هایش، «ضرب المثل و یا نکته نغز و لطیفی آورده است که جان مایه و پیام داستان در آن نهفته است. این نکته البته ضمن حسنی که دارد، عیب نیز می تواند باشد. زیرا نتیجه ای را که خواننده در پایان داستان باید بگیرد، پیش تر به او تفهیم می کند.» (ظلمات عدالت، ص ۲۲۴)

جدال بین سنت و تجدد موضوع دیگری است که «پاینده» در بعضی از داستان های خود بدان پرداخته است. مقاومت و ایستادگی اقشار گوناگون مردم در مقابله با بدعت ها و مظاهر گوناگون تمدن جدید، از زبان «پاینده» شنیدنی است. در ابتدای ورود چراغ نفتی به شهرک «نون» چند تن از مردم بی اعتنا به رسوم اجدادی که توانایی خرید لامپا و شیشه و فتیله داشتند، در خانه شان چراغ نفتی روشن کردند و جنگ بر ضد بدعت آغاز شد. (همان، ص ۱۹۳)

اما این مخالفت ها مثل بسیاری از مخالفت های دیگر مؤثر واقع نمی شود و چراغ روغنی در مقابله با چراغ نفتی کنار می رود و حکاک می گوید: «بدعتی، اما بدعت بدی نیست!». (همان، ص ۱۹۴)

هنوز جنتجال چراغ نفتی از بین نرفته است که بدعت دیگری قد علم می کند. حیوان عجیبی که اسمش «سماور» و درون شکمش پر از آب و آتش است. میش رضا حمله دار که آن را در قهوه خانه ای در تهران دیده است، این گونه وصف می کند: «یه چیزیه به رنگ طلا، مثل سیب گلاب، اما خیلی بزرگ که پایه دارد و گردن. درونش آب می ریزند و میونش آتیش. اما قدرت خدا آب و آتیش با هم ساختن، آب آتیشو خاموش نی میگونه اما آتیش آبرگرم میگونه.» (همان، ص ۱۹۳)

در این ارتباط «پاینده» به نقل نظر مردم درباره ی مسائل گوناگون دیگر، نظیر عدالت و معاد نیز پرداخته است که هر کدام در جای خود بسیار خواندنی و شیرین است.

داستان «کمیته ی مخفی» سرگذشت خود اوست. در دوران نوجوانی از هنگامی که با کتاب و کتابخانه آشنا می شود، دست خوش تحول و دگرگونی می گردد و در پی یافتن حقایق جدید و تسکین عطش دانستن، عضویت کمیته ای دروغین را می پذیرد. سرانجام پس از دوندگی های فراوان در می یابد که حزب، کمیته و تشکیلاتی در کار نبوده و او گول ساده اندیشی، خامی و خوش باوری خود را خورده است. جمله ی آغازین این داستان: «ای کاش جوانان می دانستند و پیران می توانستند»

(مربده کشنده، ص ۱۰۵)، در واقع جمله‌ای ختام و نتیجه‌ی آن است. بدان که سبک مجموعه‌ی داستان «دفاع از ملا نصرالدین» همان سبک مجموعه‌های «مردم کوشان جوزان» و «ظلمات عدالت» است، اما مضمون و محتوای داستان‌های این کتاب با دو مجموعه‌ی مذکور فوق دارد. هر کتاب «دفاع از ملا نصرالدین»، «پاینده» به مسئله‌ی بوروکراسی پرداخته است. در این داستان‌ها خواننده، دیگر با سادگی و زودباوری اهالی روستاهای «بابا شیخ علی»، «بیستگان» و «جوزان» روبه‌رو نیست، بلکه با فاضل مآب‌هایی روبه‌روست که در تمدن صنعتی امروز «دن کیشوت» وار زندگی می‌کنند و تعداد آن‌ها نیز چندان کم نیست.

در این میان، هم سبک و هم مضمون کتاب «جناب آقای دکتر ریش» با دیگر آثار «پاینده» کاملاً متفاوت است. این کتاب بنا به گفته‌ی خود او: «گزارش نامه‌ی درد و حیرت و غم» است و آن را تقدیم کرده است به: «قضای دگانی که از عقلت طیب‌نمای پرمدعای ندانم‌کار کم تجربه‌ی بلیه‌سازی پیش از آن چه در طبیعت اشیاء است، رنج دیده و غرامت عقلت او را از نقد عمر و شیره‌ی جان خود داده اند و کم نیستند.» (دکتر ریش، ص ۳)

این کتاب گزارش دورانی است که «پاینده» در اثر برخورد با مائیتی، پایش می‌شکند و مدتی مجبور می‌شود، در بیمارستان و تحت نظر پزشک به مداوای پای شکسته خود بپردازد. او در این گزارش نامه به شرح کارهایی که در این مدت انجام داده است می‌پردازد و در خلال آن خاطراتی را هم بیان می‌کند،

که با وجود عدم ارتباط آن‌ها با موضوع کتاب، برای شناخت زوایای فکری «پاینده» قابل توجه و مطالعه‌اند. هدف پاینده از نوشتن این کتاب که با تشریح انتقادی نوشته شده، در واقع بررسی و تقدر روابط بیمار و پزشک است. در میان آثار داستانی «پاینده» این کتاب ارزش ادبی چندانی ندارد و برای کسانی که آثار او را نخوانده‌اند، ملال آور و خسته‌کننده است.

اوج کارهای «پاینده» در داستان‌های کوتاه اوست. او رمان و نمایش نامه هم نوشته است. رمان «قتل» او به چاپ سوم نیز رسیده. از نمایش نامه‌های او نیز می‌توان به نمایش نامه‌ی «زبان دل» اشاره کرد که در آخر مجموعه‌ی «دفاع از ملا نصرالدین» آمده است. اما او در نوشتن نمایش نامه توفیق نیافته و نمایش نامه اثر قابل توجهی به کارنامه‌ی ادبی او اضافه نکرده است.

به قول نویسنده‌ی «داستان درخت کسنواری» است که ریشه در وجود آفریننده‌اش دارد و از گرمای درون آفریننده‌اش زندگی می‌یابد. مثل بچه‌ای که وقتی از شیر مادر می‌نوشد، از بیماری‌ها و آفت‌ها و گزندهای محیط زندگی‌اش مصون می‌ماند» (کلک، ص ۱۲۷). و گرمای درون «ابوالقاسم پاینده» هنوز سال‌ها پس از خاموشی او در رگ‌های داستان‌هایش جریان دارد.

«پاینده» با نوشتن سه مجموعه داستانی یادشده، در واقع به قول خودش: «سبکی بر زهر بنای قصه‌ی خالص ایرانی نهاد که ارزش پای آن کلام نقاد بصیر است.» (ظلمات عدالت، ص ۶) و افسوس که تا این زمان نقاد بصیر پای به میدان نگذاشته است تا به معرفی و

بررسی همه‌جانبه‌ی آثار او بپردازد. در این جا سخن در باب داستان‌های پاینده را به پایان می‌بریم تا گذر این نکته که جای نمونه‌هایی از داستان‌های او در گزیده‌هایی که از داستان‌های معاصر تدوین یافته است، مانند «ماهان آفرینی واقعیت» (محمد علی سپانلو)، «داستان کوتاه ایران» (محمد بهارلو) و «هفتاد ستارگان» (محمد فاضل‌گری...) بسیار خالی است. یادش گرامی و روحش قرین رحمت باد.

هر کس اثری به جا نهاد پاینده است «پاینده» به جا نهاد آثار زیاد در دفتر روزگار نامش ثبت است از باب ادب کس برد او را از یاد؟

منابع و مآخذ

۱. بهزادی، دکتر علی، شبه‌خاطرات، جلد اول، چاپ سوم، انتشارات زرین، ۱۳۷۴
۲. پاینده، ابوالقاسم، داستان‌های برگزیده، چاپ اول، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۰
۳. ... در بینمای زندگی، چاپ اول، نگاه نشریات طلایی، ۱۳۳۶
۴. ... ظلمات عدالت، چاپ سوم، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷
۵. ... مردم کوشان جوزان، چاپ دوم، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷
۶. ... دفاع از ملا نصرالدین، چاپ سوم، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷
۷. ... جناب آقای دکتر ریش، چاپ دوم، ناشر؟ سال چاپ؟
۸. شریفی، محمدعلی، یادگار اهل سخن، چاپ اول، نشر آبی، ۱۳۶۸
۹. عابدینی، حسن، فرهنگ داستان‌نویسان ایران، چاپ اول، مؤسسه فرهنگ کاوش، ۱۳۷۴
۱۰. کسمایی، علی‌اکبر، نویسندگان پیش‌گام در داستان‌نویسی امروز ایران، چاپ اول، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۳
۱۱. کلک [ماهنامه] شماره‌ی ۱۲۷، مهر و آبان ۱۳۸۰